

در مدح میراث بان بزرگ فرهنگ بومی خلیج فارس



اقتصاد سرآمد- عبدالرضا دشتی زاده، باستان شناس و مردم شناس - رئیس میراث فرهنگی سازمان منطقه آزاد قشم - سال ۱۳۸۹، از همان ماه‌های نخست ورودم به جزیره قشم شانس این را داشتم با میراث بان بزرگ فرهنگ بومی خلیج فارس آشنا شوم؛ «استاد محمد زبیری». دقیق تر بگویم، از طریق اقبال، پسرش که همکار ما در سازمان منطقه آزاد قشم بود[مدتی بعد او مدیر ژئوپارک جهانی یونسکو قشم شد]، به خانه‌اش در روستای دیرستان [مرکز جزیره] رفتم. البته وقتی دیدمش، فهمیدم خیلی بیشتر از آن چیزی است که درباره‌اش شنیده بودم. با دلخوری، همه وسایل موزه‌اش را در یکی از اتاق‌های خانه انبار کرده بود. او نه موزه‌داری خوانده بود و نه ادعایی داشت؛ اما عمر خود را صرف جمع‌آوری وسایل اجدادش کرده بود.

کنارش ایستادم و با دقت یادداشت برمی‌داختم و عکس می‌گرفتم. وسایلی را که با سختی و در طول عمرش جمع کرده بود، برابرم توضیح می‌داد. انگار برابرم یک کارگاه آموزشی برگزار کرده باشد. از «هاش» یا آسیاب دستی تا «لینگار» (لنگر) و انواع «منجل» (دیگ و قابلمه) آشنا شدم. همچنین با انواع دست‌یافت‌های تولید شده از «پیش‌مغ» (برگ درخت خرما) به گوشت محلی آشنا شدم. البته بعد از آن کارگاه آموزشی صمیمانه، بارها از ایشان درباره نام بومی وسایلی که یاد گرفتن شان برابرم سخت بود، پرسیدم.

هر مدیری کسه به جزیره می‌آمد، باید می‌نشستم و برایش روزهای طولانی از فرهنگ بومی جزیره و اهمیت آن توضیح می‌دادم. در گذار این سال‌ها، دهانم کف کرده از پس حرف زده‌ام.

البته الان دیگر انرژی چندانی هم برای این کار ندارم. خلاصه، بعد از سال‌ها گفت‌وگو با مدیران و صاحب‌منصبان رنگارنگ، فرصتی پیش آمد که موزه استاد محمد زبیری را راه‌اندازی کنیم. دیوار و شورا زحمت کشیدند و فضایی در اختیار موزه قرار دادند.

سال ۱۳۹۸ در دوره مدیریت خانم شهرکی [مدیریت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی منطقه آزاد قشم]، ساختمان این موزه محلی را تعمیر و بازسازی کردیم. تابلو و ویتترین نمایش وسایل را هم فرستادیم.

یادم می‌آید هفته گردشگری بود. هیچ وقت از این هفته خوشم نمی‌آید، چون احساس می‌کنم بسیاری از برنامه‌ها تبلیغاتی‌اند؛ انگار می‌خواهیم اثبات کنیم این هفته برای سازمان منطقه آزاد خیلی مهم است.

همیشه بعد از پایان این هفته جنگالی و تبلیغاتی، یکی از همکاران مورد هجمه قسار می‌گرفت و او را از اداره بیرون می‌کردند. آن سال هم، اول هفته، خبر فوت ناگهانی پسرعموی جوانم را به من دادند؛ اما چون هفته گردشگری بود، ماندم. این‌ها را گفتم تا روایت کنم چگونه بعد از هزار زحمت، روز افتتاح موزه دیرستان فرا رسید. البته پیش از آن، موزه خال (صالح روزبه) را در روستای طول‌الافتاح کرده بودیم. همچنان که مشغول هماهنگی بودم، یکی از دوستان که آن زمان در سازمان اسم و رسمی برای خودش دست‌وپا کرده بود، خودش را میان جمعیت کشید و آرام در گوشم گفت که مدیرعامل از شما خوشش نمی‌آید و بهتر است در مراسم افتتاحیه موزه آقای زبیری نباشید. البته اگر عقل الان را داشتمش، آن هفته گردشگری نمی‌ماندم که جناب سلطان از چهره من خوشش بیاید یا نبیاید.

خلاصه، حاج محمد چند بار زنگ زد که: «همه این کارها زحمت تو است، چرا نیامدی؟» دلم نیامد دلش را بشکنم. یک‌بار با دو چرخه از قشم به روستای هلر و از آنجا به خانه ایشان رفتم. هر گاه ملاقاتش می‌کنم، با بسیاری از جنبه‌های فرهنگ بومی آشنا می‌شوم. در این سال‌ها با واژه‌گانی آشنا شده‌ام که می‌توانم بگویم فراموش شده بودند.

همیشه عادت دارم پیش از چسب، کتاب‌هایم را به استاد زبیری بدهم تا با دقت محتوایش را بررسی کند. واقعا همیشه راهنمایی‌هایش برابرم مهم است.

این مطالب را نوشتم برای رویداد «میراث‌بان» که اولین برنامه‌اش، بزرگداشت این چهره علمی جزیره است؛ رویدادی برای گرامیداشت «گنجینه‌های زنده بشری» در جزیره قشم و سواحل خلیج فارس.

البته بگویم چندین بار در سال‌های پیش خواستیم برای ایشان بزرگداشت بگیریم، اما به‌خاطر اختلاف نظرهای درون‌سازمانی و درست تر بگویم بگو مگوهای بچگانه، این کار انجام نشد. در این روزها، واقعا آن‌قدر خسته‌ام که حوصله هیچ برنامه پرسر و صدایی را ندارم، الان هم که این مطالب را می‌نویسم، امیدوارم امسال در هفته میراث فرهنگی، به پاس عمری زحمت در موزه‌داری و میراث‌بانی، مراسم بزرگداشت این مرد نازنین برگزار شود.

این بزرگداشت‌ها برای جزیره مهم‌اند، چون به دیگران یاد می‌دهند که آنان کاشفان جزیره نیستند؛ این‌جا زادگاه مردان و زنان فرهیخته بسیاری است.

«سرآمد» بررسی کرد؛

«پیر مردود دریا» در گستره فرهنگ «خلیج فارس»

«دیرستان» جغرافیای فرهنگی- آیینی جزیره قشم



قشم در سال ۱۴۰۳ چاپ و منتشر کرد.

ب) «روایت دیرستان»: جستاری در تاریخ‌نگاری محلی جزیره که در آستانه ویراستاری و انتشار است.

ج) «واژه‌گان جزیرتی»: گنجینه‌ای شامل بیش از ۲۰۰۰ دوبیتی از اشعار بومی و شلودخوانی (شروه) است که در بین مردمان ادب دوست و شاعر مسلک این دیار طی اعصار مختلف، بازخوانی و سینه به سینه به نسل‌های امروز منتقل شده است.

۵) میراث‌بان آواها و نواهای دریایی: استاد زبیری در مقام سرپرست گروه موسیقی آیینی «عزوا»[یا آنچه خودشان می‌گویند «بازی عصوا»(رقص عضای خیزرانی) و آیین رزف که هم اکنون در مراسمات و به ویژه عروسی‌ها اجرا می‌شود]، رهبری ۳۴ هنرمند کهنسال و جوان را بر عهده دارد. کوشش‌های اخیر او و همفرازش در این گروه، جلب مشارکت کودکان و نوجوانان و بچه مدرسه‌ای‌ها در کنار کهنسالان دریاورز برای تداوم حیات این سنت آیینی است؛ او می‌داند که اگر چراغ موسیقی دریانوردی خاموش شود، بخشی از روح خلیج فارس و هویت مردمان ساحل‌نشین آن برای همیشه می‌میرد.



نشین خلیج فارس پیوند زده است:

۱) تولد و ریشه‌های فرهنگی: استاد محمد زبیری در نهم اردیبهشت ۱۳۲۸ در روستای «شسب‌دراز» متولد شد. او الفبای دانایی را در مکتب‌خانه آموخت و در دورانی که فقر امکانات آموزشی بر جزیره سایه افکنده بود، با تلاش فردی خودش، چهار کلاس ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذراند؛ اما روح جست‌وجوگر او هرگز در چارچوب کلاس‌های مدرسه، بند نشد.

۲) دریانوردی و تلنگر صیانت از هویت: همچون همه فرزندان دریا، جوانی او در سفر میان جزیره و سواحل جنوبی خلیج فارس و همچنین منطقه ساحلی «باطنه» در کرانه آب‌های دریای عمان گذشت. اما در دهه ۷۰، رقم خوردن بدیداری چند روزه با خویشاوندان و تجربه مشاهده ساده از ابتکاری در کشور امارات (گردآوری اشیای قدیمی آبدادادی در خانه توسط یکی از هم‌لایثی‌هایش که ساکن شهر ابوظبی بود) چنان تلنگری به جانش زد که دو دهه از عمر خود را وقف تأسیس موزه مردم‌شناسی دیرستان» در سال ۱۳۹۸ کرد تا میراث ملموس جزیره از گزند ایام مصون بماند؛ در این مسیر او اما از حمایت مدیریت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی



برای یافتن یک نسخه خطی یا کتابی تاریخی، بارها فاصله ۵۰ کیلومتری دیرستان تا شهر قشم و صدها کیلومتر مسیر جزیره تا بندرعباس و مناطق دیگر را با اشتیاقی جوانانه طی می‌کند تا مبادا قطعه‌ای از پازل هویت این «مرز پرگهر» در روایتگری و تاریخ‌نگاری، جا بمان. او دهه هاست که در اقیانوس فرهنگ و تاریخ و ادبیات عامه جزیره قشم، به دنبال صید گوهرهای نایاب است؛ گماش‌های گمشده خلیج فارس. حاج محمد و رابطه‌اش با نخلستان‌ها و موزه و طبیعت ساحلی و خلیج دیرستان مرا به یاد «سانتیاگو» در رمان «پیرمرد و دریا» شاهکار جاودانه ارنست همینگوی می‌اندازد. با این تفاوت که زبیری، برخلاف سانتیاگو، ماهی غول‌پیکر صید شده خود را به ساحل رسانده است و دستش خالی نیست؛ همان صید گرانبهایی که نه تنها گوشت و پوستش از دریاست، بلکه «هویت مکتوب» یک سرزمین تمدنی اما کمتر روایت شده است. اگر سانتیاگو با کوسه‌ها جنگید تا بقایای صیدش را حفظ کند، حاج محمد با «کوسه‌های فراموشی» و «تلاطم‌های امواج مدرنیته» جنگیده است تا نگذار سنت‌ها، آیین‌ها، واژه‌گان بومی و سبک زندگی اصیل جزیرتی در اعماق زمان، غرق شوند.

در ادامه، نگاهی گزیده، کوتاه و فشرده می‌اندازیم به کارنامه مردی که «گنج‌پدران» را به «آینده فرزندان» ساحل